

تکامل دیدگاه های مذهبی

در طول تاریخ

بخش دوم

نوشته: یوستس هیدن، پروفیسور تاریخ ادیان در یونیورسیتی شیکاگو

تبصره مترجم: چون موضوع دین و مذهب در کلتور ما از حساسیت زیادی برخوردار است از آنجمله هموطنانی که نمی خواهند از برداشت ها و تتبعات دنیای غرب در رابطه با تاریخ ادیان آگاهی پیدا کنند خواهش می کنم این مضمون را نخوانند. هر چند قسمت هایی ازین نوشته بعضی باور های مذهبی ما را زیر سؤال می گیرد اما دیگر نکات قابل استفاده هم در رابطه با شناخت مذاهب دیگر در آن وجود دارد. این نوشته بازگویی نظریات و عقائد شخصی مترجم نیست و به همین خاطر قسمت آخری کتاب در باره دین مبین اسلام شامل این ترجمه نمی شود.

تبصره دوم: امروز مصادف بود با روز خاکسپاری مرحوم داود خان مؤسس جمهوریت و رهبر ملی و خدمتگار واقعی مردم افغانستان. بعد از گذشت سی سال از شهادت او و کشتار صد ها هزار هموطنان ما و خرابی اکثر آبادی های که در زمان او طرح ریزی و تکمیل شده بودند، جای خدمات، ارزش ها، و رهبری مانند او خالی است. روحش شاد و بهشت برین جایش باد.

ادامه فصل اول

تولد خدایان

هنگامی که دنیای غرب از مذاهب غیر عیسوی آگاه شد، تئوری های "منشأ مقدس" ساده و عام الیذیر بودند. روابط خدایان بزرگ با بهشت، آفتاب، ماهتاب و طوفان به اندازه آشکارا به نظر می رسیدند که تئوری تولد آنها از فاز های دلخواه طبیعت متداوما در عصر قدیم و دوران معاصر عرضه می گردید.

نزدیک ختم قرن هژدهم علما به این گمان می بردند که معبود های متنوع و متعدد امکان دارد از یک منشأ ظهور نکرده باشند. اما این تمایل که چند منشأ متفاوت را بررسی کنند در اواسط قرن نوزدهم به رکود مواجه شد زیرا درین وقت ساینست ها تحقیقات خود را برای یافتن قانون عمومی تکامل مذاهب آغاز کردند. چون در آن وقت فکر می کردند که مذهب عبارت از روابط انسان ها با موجودات مقدس می باشد، ضرور بود که ساده ترین و ابتدائی ترین مفکوره "ماورای طبیعت" را منحنی نقطه آغاز این حرکت تکاملی پیدا کنند.

در باره این نقطه آغاز مذاهب در بین محققین نظری که همه موافق ان باشند وجود نداشت. بعضی از متفکرین از تئوری های اولیه عیسویت دفاع می کردند مبنی بر این که در آغاز تاریخ بشر مفکوره یک خدای واحد در بین انسان ها وجود داشت، و به غیر از پیروان یهودیت و عیسویت، تدریجاً با گذشت زمان آن عقیده در بین دیگر انسان ها از بین رفت. با این استدلال آنها می توانستند نظر "راستین" خود از خداوند را توجیه کنند و مذاهب دیگر را ناکامل و دروغین بخوانند. بالاخره بعد از تصادم تئوری های متفاوت و سرگویی زیاد دو نتیجه درین ارتباط ظاهر شد - که برای بروز تمام خدایان یک منشأ مشترک وجود ندارد، و هر یکی ازین خدایان از خود یک شخصیت جدا داشته و به طور خاص خودش تکامل کرده است.

بر روی این دوران که شروع عقائد مذهبی را بر رسی می کرد یک پرده بی اهمیتی ظاهر شد. اینکه انسان ها از مراحل قبلی چگونه به شکل معاصر تکامل کردند برای ما دقیقاً معلوم نیست و همچنان برای ما نا معلوم است که در زندگی ابتدائی خود انسان ها چگونه تلاش میکردند و با چه مشکلاتی دست و پنجه نرم میکردند که اصول ابتدائی زیست در طبیعت را بیاموزند. اینکه طبیعت چگونه آن انسان ها را تنبیه میکرد در زیر خاکروبه عصر ها مدفون است. زمین برای جویندگان آثار این ادوار قدیمی شواهد بسیار کمی از گشت و گذار انسان ها در دوران ماقبل تاریخ عرضه می کند. گر چه بقایای مادی از تلاش فزینی انسان ها به زنده ماندن صحبت می کنند اما برای ما راهی وجود

ندارد که بدانیم در فکر این انسان های اولیه چه می گذشته است. کلتور چند هزار ساله ما هم باعث شده است که یک سد در راه شناخت آنها ایجاد شود.

خوشبختانه این ضرور نیست که افکار انسان هائی را که در صبحدم تاریخ زیست می کردند بکاویم که منشأ دوستان روحانی شان رابشناسیم. احساسات، نه تفکر، والد خداوندان اولیه بود. انسان های اولیه از راه تعقل به این خداوندان نرسیدند. آنها با این خداوندان هنگامی روبرو شدند که انسان ها را در کسب اشیاء و موادی که برای بقا ضرورت داشتند کمک می کردند. زندگی برای انسان ها در آن وقت سفری در دنیائی وحشی و مملو از خطرات بود. او در خط اول این مرز جهان نو قرار داشت. دنیای تفکر و حاکمیت بر وسائل و آلات مادی هنوز در افق های دور قرار داشتند. برای این انسان ها فقط تجربه راه تطابق با محیط را به ایشان نشان می داد. اولین امتحان برای بقای خویش را وقتی موفقانه گذشتانند که راه های عملی مهار کردن طبیعت و تعاون اجتماعی را یاد گرفتند و این دست آورد ها برای شان دسترسی به مواد ضروری برای بقا و امنیت زندگی اجتماعی را تضمین کرد.

در امنیت راه های موثر زندگی قبیلوی انسان ها توانستند اعتمادی نسبت به زندگی خود کسب کنند. اما در آن روز های اولیه که انسان برای بقای خود تلاش می کرد واقعات زیادی روی می دادند که باعث می شدند انسان ها با حالت شگفت و وحشتناک به دنیا نگاه کنند. طبیعت از حالات مختلف برخوردار بود. می توانست در بعضی موارد بی تفاوت، خصم آلود، و وحشتناک باشد. همچنان لحظات دیگر می توانست مهربان و سخی باشد. در برخورد با جوانب دوستانه طبیعت انسان می توانست که یک احساس رضائیت داشته باشد. این احساس یک مرحله بسیار اندک در فوق زندگی مادی انسان ها بود ولی مهم این که با این عکس العمل او قدم اولیه برای ساختن خدایان خود را برداشته بود.

دلگرمی که ازین نوع احساس رضائیت پیدا می شد بالای چند جنبه زندگی انسان های اولیه اثر گذاشت. هر شی و هر حادثه که بر رسیدن انسان به اهدافش تاثیر داشت برایش حائز اهمیت گردید. چیز هائی که دور و برش را گرفته بودند اجزای مهم زندگی او بودند - فامیل، آتش، دروازه، ایزاری که توسط آنها خوراک خود را تهیه می کرد، آلات دفاعی، چشمه های آب، درختان میوه دار، تپه ها و کشتزار ها، دریا ها، روشنی صبح، آفتاب، باران، باد های سرد، زمین حاصل خیز- این ها و دیگر فاز های محیط او با فعالیت ها و عملکرد های روز مره او و احساسات او گره خورده بودند. خداوندان متنوعی که در عصر های قدیم بوجود آمدند زاده این نوع احساسات ابتدائی انسان ها بودند که بر پایه تفکر استوار نبودند.

تمام کاندید ها برای مقام خدائی نتوانستند که به یک جایگاه با اهمیت در تاریخ ارتقا کنند. بعضی از آنها که بسیار آشنا و قابل لمس بودند ماهیت معما بودن خود را از دست دادند و در دنیائی که تحت کنترل انسان ها بود و از آن شناخت داشتند جذب شدند. بعضی از آنها، گرچه اجسامی بودند که انسان ها با آنها روز مره سر و کار داشتند، اما اینقدر در احساسات انسان ها اثر گذاشته بودند و در خاطرات و منافع گروه های انسانی گره خورده بودند که به حیث خدایان مهم تبارز کردند. به طور مثال به همین خاطر بود که آتشکده برای انسان ماهیت بالاتر از آتش را گرفت و در بسیاری کلتور ها منحصی یک خداوند مونث تبارز کرد که بر سعادت خانه ها حکمرانی می کرد.

یکتعداد زیاد اشیا که احساسات گرم انسان ها نسبت به خود را در ادوار قدیمه کسب کردند از مرحله اول قدرانی انسان ها فرا نرفتند. گر چه بعضی ها منحصی یک معبود در اول نمو کردند اما با گذشت زمان اهمیت خود را از دست دادند. یکتعداد آنها انسان ها را در حالی که مراحل بطی گذر به کلتورهای پیشرفته را طی قرون متمادی می پیمودند، همراهی کردند و از اهمیت های بیشتر برخوردار شدند. امتحان خداوندان توسط انسان ها نهایت مشکل بود. فقط ان خدایانی توانستند باقی بمانند که خدمت عمده به انسان ها می نمودند، در مرکز منافع گروه اجتماعی قرار داشتند، و در برآورده شدن آن خواسته های انسان ها که از سوی جامعه مورد قبول بودند سهم فعال داشتند.

وقتی که انسان ها از مراحل ابتدائی فرهنگ و دوران پوشیده شده تاریخ گذشته عرض اندام کردند، خداوندان مهم شان اشکارا نشان می دادند که از محبت طبیعت نمایندگی می کردند. این عجیب به نظر می رسید اگر این رشته محکم که در بین انسان و محیط او وجود داشت بدین شکل ظاهر نمی شد. فرزند این زمین، انسان، از طبیعت اطراف خود امرار معیشت می کرد. عکس العمل انسان ها در برابر این همه نعمات و کمک ها با اظهار امتنان، اتکای بیشتر، و ارادتمندی به خدایان داده می شد. گرچه معبود های اولیه صرف فاز های مختلف طبیعت بودند، اما منحصی خدایان این موجودات معنی خاص خود را از دیدگاه منافع خاص روزمره انسان ها کسب می کردند. به طور مثال، در حالیکه صرف یک آفتاب وجود دارد اما خداوندان آفتاب به اندازه کلتور های متفاوتی که به آنها باور دارند متنوع اند. هر گروه انسانی ارزش های خاص خود را به قدرت های نعمت بخش طبیعت منسوب کردند. ضرورت هر گروهی از انسان ها تعیین کننده اهمیت نسبی خدایان برای شان بود. به طور مثال انسان هائی که در محیط سرد

زیست می کنند همیشه در آفتاب یک دوست خوب را سراغ کرده اند ، اما در مناطق بسیار گرم به این حاکم سوزان روز به نظر امتنان دیده نشده است. در بعضی از فاز ها شاید آفتاب با دشمنان انسان در یک گروه قرار گرفته باشد. باران تقریباً در همه حالات یک رب النوع سخاوتمند بوده است ، اما در جاهائی که کمبود باران نیست ، خدایان باران ظاهر نمی شوند. در بعضی اوقات خدائی که در مراحل اول برای مردم بسیار مهم بوده است، بعد از مهاجرت انسان ها به جاهای دیگر که محیط آن متفاوت بوده و ضرورت انسان ها در آن فرق کرده است ، تمام اهمیت خود را از دست داده است.

تفاوت های اقلیمی ، راه های مختلف قبیلوی برای کسب امرار معیشت ، و تجارب مختلف انسان ها در حل کردن مشکلات باعث این شد که تنوع زیاد در معنی و اهمیت قدرت های طبیعت به گروه های مختلف انسان ها بوجود بیاید. ما تا آن حد هم از طرز تخیل انسان های اولیه دور نیستیم ، و طبیعت هم انچنان فرق مدعش نکرده است ، که ما توانائی آن را نداشته باشیم که خود را در موقفی قرار دهیم که احساسات آنها را درک کنیم و حالت روانی شان را در روز های ابتدائی فرهنگ که انسان تلاش به رسیدن به یک زندگی سعادت مند داشت ، درک کنیم. **مهمترین جنبه این صحبت این است که انسان با اظهار سپاس و امتنان به تمام جوانب طبیعت که کمک کننده او بودند می نگرست.** آن نیرو هائی که دوستان بخصوص او بودند ، و به انسان اشیاء ضروری زیستن را ارزانی کرده بودند ، به مقام های بس مهم ارتقا یافتند و منحيث همراهان حیاتی در رسیدن او به آرزو هایش تبارز کردند. این رب النوع ها گر چه چیزی فراتر از قدرت طبیعت نبودند اما انقدر در احساسات انسان ها اثر گذاشته بودند که انسان ها به آنها منحيث موجودات خارق العاده و کمک کننده در رسیدن به آرزو های خود متکی شده بودند.

پایان قسمت دوم

ادامه دارد